نسبت نسبیت‌گرویِ فرهنگی با نسبیت‌گرویِ اخلاقی

نویسنده اول ۱، محمدسعید عرفانی
نویسنده دوم ۲، عباس اسکوئیان
(۱) دکتری فلسفه از دانشگاه ملی ارمنستان
(۲) استادیار دانشگاه پیام نور

چکیده--نسبیت فرهنگی یکی از استدلالهای مشهور کسانی است که به نسبیت‌گروی اخلاقی معتقدند. به نظر این عده، باورهای متفاوت اخلاقی در میان فرهنگ‌های مختلف نشان می‌دهد که مطلق‌گروی اخلاقی پشتوانه‌ای ندارد و بنابراین نمی‌توان به منشأی واحد مانند عقل یا فطرت برای داوری‌های اخلاقی مشترک فکر کرد. در این نوشته در صدد آنیم تا نشان دهیم که نسبیت‌گروی فرهنگی ضرورتاً به نسبیت‌گروی اخلاقی نمی‌انجامد و یا به تعبیر بهتر، نسبیت‌گروی فرهنگی با مطلق‌گرایی اخلاقی قابل جمع است.

واژگان کلیدی: نسبیت‌گروی فرهنگی، نسبیت‌گروی اخلاقی، مطلق‌گروی اخلاقی، عقل، فطرت

مقدمه

نسبیت‌گروی اخلاقی دیدگاهی است که بر اساس آن باورها و قواعد اخلاقی از جامعه‌ای به جامعه دیگر و بلکه گاه در نسبت‌های کوچکترِ محلی و فردی نیز با اقرانِ آنها متفاوت است. بر این اساس آنها معتقدند که اخلاق پشتوانه عینی و واقعی ندارد و لذا نمی‌توان به اخلاق مشترکی میان انسان‌ها باور داشت.

در مقابل مطلق‌گروی اخلاقی معتقد است که اصول غیر قابل انکاری وجود دارد که هیچگاه نباید نقض شوند حال چه معتقد باشیم که این اصول در بین انسان‌ها در زمان‌ها و مکان‌های مختلف مورد اتفاق نظر قرار گرفته‌اند و چه باور داشته باشیم که گاه ممکن است درباره برخی از این اصول چنین اتفاق نظری یافت نشود اما با این حال آن اصول اخلاقی از اصول پایه‌ای باشند که التزام به آنها ضرورت دارد.

هر کدام از نسبیت‌گروی و مطلق گروی اخلاقی، به نوبه خود به سه نوع عمده تقسیم می‌شوند.

نسبیت‌گروی و مطلق‌گروی توصیفی که از توصیف باورهای جوامع و فرهنگ‌های مختلف آغاز می کند. روشن است که در این میان مطلق‌گروان باور به وجود اصول اخلاقی مشترک میان همه انسان‌ها در همه زمانها و همه مکان‌ها دارند و نسبیت‌گروان در طیف مقابل آنها قرار می گیرند.

مطلق‌نگری فرااخلاقی به وجود شیوه‌ای معتبر برای توجیه یک قاعده اخلاقی عینی در مقابل اصول اخلاقی دیگر است در مقابل، نسبیت‌گروی اخلاقی به وجود چنین شیوه‌ای باور ندارد.

و در نهایت با مطلق‌گروی هنجاری روبرو هستیم که معتقد است اگر اصل یا اصولی برای جامعه‌ای خوب باشند برای همه جوامع خوب خواهند بود یعنی که امکان تعمیم دارند در مقابل، نسبیت‌گروی هنجاری به چنین امکان تعمیمی باور ندارد بنابراین اصول اخلاقی خاص هر جامعه‌ای را نمی‌توان در مورد جوامع دیگر تعمیم بخشید. [۱]

در کل در همه این موارد چنانکه مطلق‌گرا باشیم می‌توانیم به اصولی تمسک کنیم که عام و جهان شمول است و چنانچه نسبیت‌گرا باشیم به چنین اصول جهان‌شمولی نمی‌توانیم باور داشته باشیم. اهمیت بحث درباره این موضوع آنگاه روشن‌تر می‌شود که بدانیم در جهان غرب سال‌هاست که بحث درباره آینده اخلاقی جهان و طرح یک الگوی اخلاقی مناسب برای جهان در گرفته است. نمونه بارز این مطلب اعلامیه اخلاق جهانی است که به سال ۱۹۹۳ میلادی توسط یکی از الهی‌دانان مشهور غربی با نام هانس کونگ ارائه شده است. [۲]

از یک منظر اختلاف بر سر نسبیت‌گروی و مطلق‌گروی اخلاقی به منشأ قواعد اخلاقی بر می‌گردد به این معنا که قاعدتا افرادی که نسبیت‌گرا هستند برای یافتن منشأ قواعد اخلاقی سراغ عوامل خارجی و متغیر می‌گردند عواملی چون اختلاف فرهنگی که آن هم به نوبه خود می‌تواند ناشی از مسائل مختلفی باشد که انسان‌ها در زندگی روزمره خود با آنها روبرو می‌شوند. بر این اساس ما با نوعی نسبیت فرهنگی مواجه هستیم که از نگاه نسبیت‌گروان، سرچشمه نسبیت اخلاقی است.

مطلق‌گروی اخلاقی و نسبیت‌گروی اخلاقی قسیم دیگری هم دارند و آن پوچ گرایی اخلاقی است که باید میان آن و نسبیت‌گروی اخلاقی تمایز قایل شد. هر چند هم نسبیت‌گروی اخلاقی و هم پوچ‌گرایی اخلاقی در باور به نبود یک مجموعه باور بنیادین اخلاقی با یکدیگر هم‌نظرند لیکن در نتیجه‌گیری از هم فاصله می‌گیرند پوچ‌گرایان، به پشتوانه آن مقدمه معتقدند که

اساسا نباید به هیچ اخلاقی متعهد بود، در حالی که نسبیت‌گروان چنین باوری ندارند و معتقدند قضاوتهای اخلاقی نسبی هنوز می‌باید نقش مهمی در تفکر اخلاقی ما بازی کنند. [۳] از این رو می‌توان دریافت که برای کسی که نسبیت‌گراست تنها این کافی نیست که منکر قواعد اخلاقی عام و جهان‌شمول بشود بلکه باید نشان دهد که ضرورتا باید تابع یک اخلاق محلی و خاص بود. [۴]

منشأ قواعد اخلاقی

پرسش از منشأ قواعد اخلاقی قدمتی به اندازه تاریخ مباحث اخلاقی دارد. از این منظر عالمان اخلاق به دو دسته تقسیم می‌شوند:

- کسانی که به منشأ درونی برای قواعد اخلاقی باور دارند.
- کسانی که به منشأی بیرون از انسان برای قواعد اخلاقی معتقد هستند.

گروه اول معمولا اخلاق را دارای منشأ فطری و یا عقلی می‌دانند. در سنت اخلاقی ما بحث درباره حسن و قبح عقلی و شرعی از یک جهت داخل همین تقسیم‌بندی قرار می‌گیرد به این معنا که کسانی که به حسن و قبح عقلی قایلند عموما منشأ آن را ذات امور و البته راه تشخیص آن را هم، عقل می‌دانند. در نتیجه این گروه را می‌توان ضمن دسته اول قرار داد. اما طرفداران حسن و قبح شرعی را که برای اخلاق به منشأی الهی قایل هستند، باید درون گروه دوم قرار داد.

بنابراین، باور به هر گونه منشأ خارجی برای قواعد اخلاقی به نسبیت‌گروی نمی‌انجامد چنانکه بسیاری از دینداران به اخلاقیاتی مبتنی بر فرمان خداوند قایل هستند و در عین حال به مطلق‌گروی هم باور دارند. هر چند محور اصلی باور به مطلق‌گروی اعتقاد به منشأ داخلی برای معیارهای اخلاقی است.

هر چند در این تحلیل نباید راه افراط پیمود زیرا این عبارت که اخلاق و ارزشها بخشی از دین سنتی‌اند را به چهار معنا می‌توان تعبیر کرد:

۱. ارزشها و اخلاقیات از دین نشأت می‌گیرند.
۲. دین به ارزشها و اخلاقیات شکل می‌دهد.
۳. دین به‌مثابه اعمال کننده ارزشها و اخلاقیات عمل می‌کند.
۴. دین منشأ برخی ارزشها و اخلاقیات خاص است. [۵]

بنابراین باور به دینی خاص ضرورتا یک دیندار را داخل حلقه کسانی که مطلق‌گرای هستند یا صرفا به منشأ الهی اخلاق باور دارند نمی‌کند.

اما یکی دیگر از اقسام منشأهای اخلاقی خارجی برای اخلاق، فرهنگ است بر اساس این دیدگاه اخلاقیات پایه عمیق فرهنگی دارد. این گروه بر این باورند که نگرش باید تابع زمان و مکان باشد یعنی هنجارهایی که افراد یک جامعه آموخته بودند هنجارهای جامعه خود من است و دیگر جوامع هم هنجارهای خودشان را دارند. پس نتیجه می‌گیریم که اخلاقیات هم بر ساخته فرهنگ است. جوامع درست همانطور که بوجود آورنده سبک های متفاوت خوراک و پوشاک هستند به همین صورت بوجود آورنده نظام‌های اخلاق (moral codes) متفاوت هم هستند. [۶]

ربط نسبیت‌گروی اخلاقی و نسبیت‌گروی فرهنگی

همانطور که گفتیم نسبیت‌گروی اخلاقی یکی از دیدگاههای رایج در فلسفه اخلاق است که بر اساس این دیدگاه هیچ معیار ثابت اخلاقی وجود ندارد و در نتیجه گزاره‌های اخلاقی نشانگر حقایق اخلاقی کلی نیستند بلکه دعاوی یا قضاوتهایی در نسبت با محیط اجتماعی و فرهنگی، اعمال و باورها هستند. به نقل از جان لَد نسبیت‌گروی اخلاقی نظریه‌ای است که بر اساس آن درستی و نادرستی عملی از جامعه‌ای به جامعه دیگر تفاوت دارد و اینکه هیچ معیار اخلاقی مطلق و جهان‌شمولی وجود ندارد که همه انسانها را در همه زمانها ملزم سازد. بر این اساس باور دارد که درستی یا نادرستی عمل فردی به شیوه خاص به جامعه‌ای که آن فرد به ان تعلق دارد وابسته است یا در نسبت با آن است. [۷]

۱- هر کسی فردیت خود را از طریق فرهنگش بدست می‌آورد، بنابراین احترام به تفاوتهای فردی مستلزم احترام به تفاوتهای فرهنگی است.

۲- احترام به تفاوت میان فرهنگها اعتبارش را از این حقیقت علمی بدست می‌آورد که هیچ تکنیکی برای ارزیابی کیفی فرهنگها کشف نشده است. [۷]

با این حال عده‌ای از نسبیت‌گروان منکر آن نیستند که برخی از قواعد اخلاقی در میان فرهنگهای مختلف پذیرفته شده‌اند و به اصطلاح بر سر آنها توافق جمعی وجود دارد اما روشن است که از نگاه آنان، میان اتفاق نظر عمومی بر یک باور اخلاقی و جهان‌شمول بودنِ آن، آنگونه که مدنظر مطلق‌گروان است تفاوت وجود دارد. در واقع باید میان همه‌جاحاضر بودن و عام و جهان‌شمول بودن تفاوت قائل شد. [۴]

نسبیت‌گرای اخلاقی به این باور دارد که هیچ اصل اخلاقی عینی وجود ندارد و اصول اخلاقی اختراع انسانها هستند. اما خود این نسبیت‌گروی به دو شاخه تقسیم می‌شود:

۱-نسبیت‌گروی اخلاقی فردی که در آن اصول اخلاقی مبتنی بر پذیرش خود فرد هستند

۲- نسبیت‌گروی عرفی که در آن توجیه باورهای دینی بر اساس پذیرش فرهنگی و و یا به تعبیر دیگر، پذیرش جامعه هستند. [۴]

انسان‌گروان ریشه این عدم ثبات را در تنوع باورهای اخلاقی فرد یا اجتماع می‌بینند و از این رو آنها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱) کسانی که اعتقاد دارند نسبیت اخلاقی، فردمحور است.

۲) کسانی که اعتقاد دارند نسبیت اخلاقی جامعه‌محور و یا به تعبیر دیگر فرهنگ‌محور است.

در مجموع دیدگاه اول مدافع چندانی ندارد. علت ضعف دیدگاه اول آن است که حتی معیارهای نسبی اخلاقی هم برای آنکه اساسا معیار قلمداد شوند باید از دریچه نوعی عقلانیت جمعی و یا به تعبیری سیره عقلا وارد شوند. باورهای اخلاقی فردی اگر از محک عقلانیت جمعی به سلامت بیرون نیایند، اعتباری نخواهند داشت زیرا نسبی بودن در نزد نسبیت‌گروان خود دارای چهارچوبی نسبتا مشخص است. مثلا توهمات یک ذهن روان‌پریش نمی‌تواند به آن فرد این اختیار را بدهد که عمل خویش را اخلاقی بخواند آن هم با این استدلال که اخلاق، نسبی است و هر کس می‌تواند قواعد اخلاقی خاص خود را داشته باشد. بی‌تردید هر کسی عمل خود را به اعتبار وجوب انجام می‌دهد بنابراین دیگر معیار مشترکی برای سنجش عمل اخلاقی از عمل غیر اخلاقی باقی نخواهد ماند [۸]

اما دیدگاه دوم؛ یعنی نسبیت‌گروی فرهنگی از مهمترین دلایلی است که به نفع نسبیت‌گروی اخلاقی اقامه می‌شود. نسبیتگروان اخلاقی معتقدند که هر فرهنگی معیارهای اخلاقی خاص خود را دارد؛ به این معنا که نسبیت‌گروی فرهنگی به ماهیت و قاعده ارزشها در فرهنگ می‌پردازد.

نسبیت‌گروی فرهنگی معتقد است که قضاوتها مبتنی بر تجربه هستند و هر فردی بر اساس نحوه فرهنگ‌پذیر شدن خاص خوش آن تجربه را تفسیر می‌کند. [۹] همچنین معتقد است که هر جامعه‌ای خود، تولیدکننده ارزش است. البته این به تنهایی برای اثبات نسبیت‌گروی فرهنگی کافی نیست بلکه باید یک حلقه ارتباطی میان این دو هم پیدا کرد که نسبیت‌گروان آن را نظریه وابستگی می‌خوانند. بنابراین نسبیت‌گروی اخلاقی از یک طرف مبتنی بر بررسی تجربی فرهنگ‌هاست که به علم انسان‌شناسی مربوط می‌شود و یک بحث نظری که به فلسفه اخلاق مربوط می‌شود. روشن است که نمی‌توان از بررسی تجربی به قواعد جهان‌شمول رسید چون قواعد جهان‌شمول محدود به مقدمات عقلی هستند و بنابراین از اساس می‌توان گفت که به هیچ وجه از مقدمات مبتنی بر بررسی‌های انسان‌شناسانه نمی‌توان به نظام اخلاقی مطلق‌گروانه رسید.

در کل نسبیت‌گروی فرهنگی همانگونه که جان لَد، می‌گوید نظریه‌ای در باب انسان‌شناسی و مبتنی بر این دو عنصر است نخست اصل گوناگونی که بر اساس آن تنوعی از باورهای اخلاقی در فرهنگهای مختلف وجود دارد به عبارت دیگر هیچ اتفاق نظری در باب قواعد اخلاقی در میان فرهنگهای مختلف وجود ندارد. اصل دوم نظریه وابستگی است بر اساس این اصل، عقاید اخلاقی مردم را باید با برخی عوامل اجتماعی و فرهنگی، مانند ساختارهای زبانی، مشخصه‌های اقتصادی، شرایط روانی، مکانیسم‌های تحلیل روانی، عوامل تاریخی و یا الگوهای منحصر به فرد فرهنگی آن فرهنگ خاص توضیح داد. [۹]

نسبیتگروان اعتقاد دارند که باور آنها، به تسامح و رواداری میان فرهنگها منجر می‌شود، اما اینطور نیست بلکه نهایتاً آنچه حاصل می‌آید نقض حقوق انسانهاست. خطایی که در این دیدگاه نهفته است آن است که تصور می‌کند نسبیت فرهنگی به نسبیت اخلاقی می‌انجامد درحالیکه اینطور نیست، بلکه نسبیت‌گروی فرهنگی نشاندهنده نقش محوری معیارهای کلی اخلاقی در سامانبندی مرزهای فرهنگی است. اخلاق مطلق، کلی و عینی است. ممکن است ما قضاوتهای اخلاقی خطایی داشته باشیم اما این سبب نمی‌شود تا اخلاق نسبی شود، بلکه تنها نشان می‌دهد که ما در بنیان نهادن دترمینیسم اخلاقی، بمانند عمل بدان ناتوان بوده‌ایم.

خلاصه اینکه اخلاقی دانستن آنچه اخلاقی نیست بدان معنا نیست که آن عمل اخلاقی بشود، زیرا درست و نادرست برساخته بشر نیستند و مستقل از ما وجود دارند. اجتناب از قضاوتهای اخلاقی فرافرهنگی راه را برای نقض حقوق بشر و تحریف صاحبان قدرت باز می‌گذارد. [۵]

روث بندیکت یکی از نسبیت‌گروانی است که با ذکر مواردی چند از فرهنگهای مختلف ادعا می‌کند که هیچکدام از اصول اخلاقی

بر بقیه تفوّق عینی ندارند. از نظر او مواردی چون سلامت روانی، همجنس‌گرایی، و حتی قتل از مواردی هستند که بسته به فرهنگ طیف متفاوتی از قضاوتها را به خود می‌پذیرند و در نتیجه اینها را شواهدی بر نسبیت‌گروی اخلاقی تلقی می‌کند. مورد مشهوری که بندیکت مطرح می‌کند قبیله کواکیوتل است. وقتی خویشاوند یکی از رؤسای قبیل بمیرد چه این مرگ در بستر بیماری باشد و چه در جنگ و غیر آن، این توهینی محسوب می‌شود که باید با خود دیگران کشته شود، بنابراین جنگجویان قبیله خود را موظف می‌بینند تا چند تن از اعضای قبیله را که در خواب هستند به قتل برسانند و آنگاه احساس آرامش می‌کنند. کسانی که به قتل می‌رسند نه تنها بیگناهند بلکه شاید حتی از مرگ خویشاوند رئیس قبیله نیز مطلع نباشند. بندیکت از این نکته استفاده می‌کند تا بگوید مسأله غیراخلاقی بودن کشتن بی‌گناهان هم تابعی از فرهنگ است. [۱۰]

اما این استدلال خطاست. خطای اخلاقی پذیرفته شده در فرهنگی به معنای آن نیست که آن عمل غیراخلاقی مجاز است و یا به تعبیری آن عمل، عملی اخلاقی است. آنچه این مثال نشان می‌دهد آن است که قضاوت اخلاقی بسیاری افراد تحت تأثیر فرهنگی که در آن به دنیا آمدهاند قرار می‌گیرد، اما این بدان معنا نیست که حق نداریم درباره قضاوتهای اخلاقی آنان به داوری بپردازیم. درواقع همین تاثیرپذیری از فرهنگ مادری است که لزوم می‌آورد تا از اهالی فرهنگهای دیگر بخواهیم تا درباره رفتارهای اخلاقی ما به قضاوت بریزند تا بتوانیم آنها را اصلاح کنیم. [۵]

یکی از ایراداتی که به مطلق‌گروی اخلاقی گرفته می‌شود آن است که ارزشهای فرهنگهای دیگر را مورد غفلت قرار می‌دهد اما درواقع این نسبیت‌گروی اخلاقی است که با بی‌توجهی به اهمیتی که قواعد اخلاقی دارند و در پیش گرفتن رویه عدم قضاوت درباره آن کوتاهی می‌کند.

تردیدی نیست که این تفاوتها واقعاً وجود دارند. اما این صرفاً دلالت بر نقص ذاتی ما و ناتوانی ما در بنیان نهادن شیوه‌ای متناسب و دقیق برای عمل اخلاقی است. این نه تنها دلالت بر نسبیت‌گروی نمی‌کند بلکه ضرورت اخلاقی فرافرهنگی را بیشتر نمودار می‌سازد. این البته یک تلاش دسته‌جمعی است تا کوششی فردی.

لوییس پویمن در مقالهای تحت عنوان «چه کسی باید قضاوت کند؟» با خلاصه کردن استدلال نسبیت‌گروان، خطای این گروه را آشکار می‌کند. استدلال آنها این اجزا را دارد:

۱. اگر اخلاق در نسبت با فرهنگ نسبی باشد، هیچ مبنای مستقلی برای نقد اخلاقیات فرهنگهای دیگر باقی نمی‌ماند.
۲. اگر هیچ راه مستقلی برای نقد فرهنگهای دیگر نباشد، باید با قواعد اخلاقی آنها مدارا کنیم.
۳. قواعد اخلاقی در نسبت با فرهنگ نسبی‌اند.
۴. ما باید با قواعد اخلاقی دیگر فرهنگها مدارا کنیم.

هر چند سخن بر سر مدارا درست است اما این استدلال، کاری در جهت اثبات این مدعا انجام نمی‌دهد زیرا خود اینکه «ما باید با قواعد اخلاقی دیگر فرهنگها مدارا کنیم.» یک قاعده اخلاقی است که ظاهراً بر اساس این استدلالْ فرافرهنگی است. باید از استدلال‌آورندگان پرسید که آیا همین مدارا هم نسبی است یعنی در نسبت با فرهنگ خود شماست و یا آنکه آن را قاعده‌ای می‌دانید که همه باید به آن متعهد باشند؟ برخی نسبیت‌گروان مانند هرسکویتز مایلند تا این قاعده را استثناء کنند که البته شیوه موجهی بر اساس نسبیت‌گروی نیست و معیار مشخصی ندارد. [۵]

لوییس پویمن مقدمات و نتیجه نسبیت‌گروی اخلاقی را به صورت زیر می‌چیند:

۱. نظریه تنوع: آنچه از لحاظ اخلاقی درست یا غلط پنداشته می‌شود از جامعهای به جامعه دیگر متفاوت است. بنابراین هیچ اصل اخلاقی که همه جوامع آن را بپذیرند وجود ندارد.
۲. نظریه وابستگی: همه اصول اخلاقی اعتبار خود را از پذیرش اجتماعی می‌گیرند.
۳. نسبیت‌گروی اخلاقی: بنابراین هیچ اصل اخلاقی یا معیار عینیای که بطور کلی معتبر باشد و برای همه انسانها در همه مکانها و همه زمانها بکار رود، وجود ندارد.

تنوع فرهنگی چیزی نیست که بتوان منکر آن شد، بنابراین بحث اصلی بر سر نظریه وابستگی است و این آن اصلی است که برای نسبیت‌گروان حیاتی است. اما خود این نظریه را می‌توان به دو نحو فهمید: نظریه وابستگی ضعیف و نظریه وابستگی قوی.

بر اساس نظریه وابستگی ضعیف، شیوهای که در آن اصول اخلاقی بکار می‌روند (یا نمی‌روند) در فرهنگهای مختلف، با نظر به باورها، تاریخ و مانند آن نسبی هستند. بر اساس نظریه وابستگی قوی، اصول اخلاقی خود با نظر به باورها، تاریخ و مانند آن نسبی هستند. روشن است که نظریه وابستگی ضعیف پذیرفتنی است و با واقعیت تطابق دارد. علاوه بر این خود ما را به آن فرا می‌خواند که کنش اخلاقی در فرهنگ‌های مختلف را مورد قضاوت قرار دهیم و عمل درست و مناسبتر را بازشناسیم.

اما آنچه نسبیت‌گروان در پی آنند نظریه وابستگی قوی است، زیرا نظریه وابستگی ضعیف به کار اثبات دیدگاه نسبیت‌گروی اخلاقی نمی‌آید.

از نظر پویمن این ما هستیم که باید قضاوت اخلاقی صورت دهیم. البته این ما به معنای خودمحوری نیست ما در اینجا به معنای همه انسانها و همه فرهنگ‌هاست و بر مبنای اتفاق نظر اخلاقی است که درباره اصول داریم. شاید نتوانیم با قطعیت بگوییم که باورهای اخلاقی ما از فرهنگ‌های دیگر به حقیقت نزدیکتر است ولی می‌توانیم در باور به این تفوق موجه باشیم. [۵]

یکی از انتقادهای دیگری که می‌توان بر نسبیت‌گروی اخلاقیِ مبتنی بر نسبیت‌گرایی فرهنگی وارد ساخت، نکته‌ای است که استاد مطهری در تفاوت میان این دو اخلاق خاطرنشان می‌سازند. از نظر ایشان آن چیز که فی الواقع نسبی است اخلاق به معنای اصول اخلاقی نیست، بلکه آداب و سنن هر فرهنگی است، در حالی که نتیجه‌ای که از آن گرفته می‌شود در حوزه اصول اخلاقی است. به باور استاد مطهری نسبیت‌گروی، میان اصول اخلاقی و آداب خلط کرده است. [۱۱] در واقع اگر ما به نسبیت‌گروی اخلاقی قائل باشیم اساسا نخواهیم توانست به هیچ اخلاقی پایبند بمانیم و چیزی که در نهایت باقی می‌ماند مجموعه‌ای از آداب و رسوم است. [۱۲]

نتیجه‌گیری

همانطور که دیدیم در نگاه نسبی‌نگری فرهنگی جهان را می‌توان به دقت به جوامعی تقسیم کرد که کاملا از هم متمایزند و از آنجایی که دیدگاه اکثریت جامعه درست و نادرست را در آن جامعه معین می کند اختلاف نظر اخلاقی در این جوامع کم یا هیچ است. اما واقعیت غیر از این است. جهان آمیزه‌ای است گیج کننده از جوامع و گروه‌های متداخل و افراد جامعه لزوما پیرو نظر اکثریت نیستند. [۱۳]

تنها در صورتی نسبی‌نگری فرهنگی می‌توانست راهنمای نافذ ما باشد که ما فقط عضو یک جامعه می‌بودیم. اما جهان پیچیده‌تر از این است و همه ما تا حدی چند فرهنگی هستیم.

اما نسبیت‌گروی فرهنگی معتدل، با در نظر گرفتنِ اینکه اصول اخلاقی عام و جهان‌شمولی هم وجود دارد، به ما نشان می‌دهد که در امور اخلاقی حقیقتی وجود دارد که باید آن را بیابیم اما این حقیقت ملک طلق هیچ فرهنگی نیست. فرهنگ‌های متفاوت باید از همدیگر بیاموزند. برای آنکه بتوانیم خطا و نقاط کور ارزش های خودمان را دریابیم باید ببینیم دیگر فرهنگ ها چطور عمل می کنند و در برابر اعمال ما چه واکنشی نشان می دهند. آموختن درباره ی دیگر فرهنگ ها می تواند به ما کمک کند تا سو گیری های فرهنگی خود را تصحیح کنیم و به این حقیقت نزدیکتر شویم که انسان چگونه باید زندگی کند. [۶]

منابع:

[۱]- ویلیام فرانکنا، فلسفه اخلاق، هادی صادقی، قم، طه. ۱۳۸۳، ص ۲۲۸.

[2]- Hans Kung, Yes to a global ethic .New York: the continuum international publishing group. 1996, p 23

[3]-Gilbert Harman and Judith Jarvis Thomson, Moral Relativism and Moral Objectivity, Blackwell Publishers. 1996, pp 5-6.

[4]- David .J Velleman, Foundations for Moral Relativism. Openbook publishers. 2013, pp 15-63.

[5]- Louis P Pojman, The Moral Life: An Introductory Reader in Ethics and Literature William Schweiker, The Blackwell Companion to Religious Ethics. 2005, p 163-168&416.

[۶]- هری گنسلر، درآمدی جدید به فلسفه اخلاق. مترجم:حمیده بحرینی؛ ویراستار:مصطفی ملکیان، تهران: نشر آسمان خیال. ۱۳۸۶، صص ۴۸-۴۳.

[7]- Louis P Pojman & James Fieser, Ethics, Discovering Right and Wrong, Seventh Edition -Wadsworth Publishing. 2011, p 14

[۸]- سید محمدحسین طباطبائی، و مرتضی مطهری، اصول فلسفه و روش رئالیسم جلد ۱، تهران: انتشارات صدرا. ۱۳۶۸، ص ۱۶۸.

[9]- James Kellenberger, Moral Relativism, Moral Diversity, and Human Relationships, The Pennsylvania State University Press. 2011, p 178.

[۱۰]- Ruth F Benedict, Anthropology and the Abnormal in the Journal of General Psychology, v10, 1934, pp 60-69

[۱۱]- مرتضی مطهری، اسلام و مقتضیات زمان ج۲، تهران، انتشارات صدرا ۱۳۷۳، صص ۲۷۵-۲۷۶.

[۱۲]- مرتضی مطهری، فطرت، تهران، انتشارات صدرا ۱۳۸۹، ص ۱۲۹.

[13]- D.B Wong, Moral Relativity, Berkeley CA: University of California Press. 1984, pp 177-179